

یادی از روزهای رفته

جلد دوم

خاطرات حسن مشرف نفیسی (مشرف الدوله)

به کوشش منصوره آزادیه (نظام مافی)

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

- سرشناسه: اتحادیه، منصوره (نظام مافی) ۱۳۱۲.
عنوان و نام پدیدآور: یادی از روزهای رفته
خاطرات حسن مشرف نفیسی
مشخصات نشر: به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)
مشخصات ظاهری: نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۷.
شابک جلد ۱: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۸۷-۱۶-۰
شابک جلد ۳: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۸۷-۱۸-۴
یادداشت: کتابنامه
موضوع: مشرف نفیسی: حسن ۱۲۷۶
موضوع: یادداشت: نمایا
موضوع: ایران، تاریخ، پهلوی، ۵۷-۱۳۲۰ ش.
Iran, History, Pahlavi, 1941-78
نشر تاریخ ایران
DSR21486 / الف ۲ / م ۱۳۹۷
شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۲۴۷۲۸
رده بندی دربی: ۹۵۵/۰۸۲۴۵



نشر تاریخ ایران (شرکت سهامی خاص)

تهران، خیابان فلسطین، ساختمان ۱۱۰، طبقه سوم، شماره ۳۰۴، تلفن: ۶۶۴۶۳۰۳۰

یادی از روزهای رفته

جلد دوم

خاطرات حسن مشرف نفیسی (مشرف المومنین)

به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)

- اجرا: نشر تاریخ ایران
طرح جلد: فریبا علایی
چاپ و صحافی: کتاب شمس
تیراژ: ۱۰۰۰
چاپ اول: ۱۳۹۷
شابک جلد ۲: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۸۷-۱۷-۰
ISBN: 978-600-8687-17-7
قیمت: ۵۰,۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ و در اختیار نشر تاریخ ایران است.

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۳۹	کتاب پنجم: گسترش مرج و مرج در ایران
۳۹	فصل اول: جانشینان و روغ
۶۷	فصل دوم: شرکت کوئه من و کابینه قوام و سقوط کابینه قوام
۸۲	فصل سوم: کابینه دوم سهیلی
	فصل چهارم: اختلافات من با سهیلی و مسافرت من به قاهره، ملاقات با
۱۰۳	سیدضیاءالدین
۱۲۱	فصل پنجم: دنباله وقایع کابینه دوم سهیلی
۱۳۶	فصل ششم: مجلس چهاردهم
	فصل هفتم: نقش من در جریانات سیاسی دوره چهاردهم - حزب کار و
۱۵۰	روزنامه پند
۱۷۹	فصل هشتم: در اوج هرج و مرج
۱۸۹	کتاب ششم: ایران پس از پایان جنگ جهانی دوم
۱۸۹	فصل اول: موقعیت ایران در سال ۱۹۴۵ م / ۱۳۲۲ ش
۱۹۹	فصل دوم: سرنوشت آذربایجان در خطرات

۳۱۷	فصل سوم: اقامت من در آمریکا
۲۶۱	فصل چهارم: برنامه هفت ساله
	فصل پنجم: کابینه دوم ساعد انفصال من از ریاست سازمان موقت
۲۹۵	برنامه
۳۲۴	فصل ششم: برای دفعه دوم به ریاست برنامه برقرار می شوم
۳۵۶	فصل هفتم: تغییر جهت وزش باد، برکناری ساعد
۳۷۱	فصل هشتم: زمامداری منصور
۴۰۶	فصل نهم: رزم آرا
۴۳۵	فصل دهم: تقسیم پاداش ها
۴۵۱	فصل یازدهم: شرح عللی که باعث شکست من شد
۴۶۵	فصل دوازدهم: کشته شدن رزم آرا
۴۷۹	تصاویر
۴۸۵	فهرست اعلام

پیشگفتار

کتاب پنجم: هرج و مرج

فصل اول: جانشینان فروغی

گفتار اول: کابینه سهیلی (۱۸ اسفند ۱۳۲۰)

این فصل با بحثی در باره کابینه سهیلی آغاز می‌گردد. نفیسی سهیلی را آدم بدی نمی‌داند، ولی او را آدم ضعیف و بی‌لیاقتی مطرح می‌کند که مناسب شرایط سخت آن زمان نبود و کابینه‌ای که او تشکیل داد را ضعیف میدانَد. وزیر دارایی محمد بدر بود که قبلاً سمت معتمد را داشت و در زمان رضاشاه هم وزیر دارایی بود. او بودجه تهیه شده نفیسی را به مجلس ارائه داد و کاری را که انگلیس‌ها می‌خواستند و نفیسی زیر بارش نرفته بود را انجام داد و از مجلس اجازه انتشار صد میلیون تومان اسکناس گرفت. نفیسی می‌نویسد با این کار سهیلی اقتصاد کشور را ورشکسته کرد، چون این کار باعث تورم شد در زمانی که فعالیت اقتصادی تقریباً به صفر رسیده بود، بنابراین نگرانی با افزایش داد ولی مردم که اطلاعات اقتصادی نداشتند نفیسی را مقصر می‌دانستند و به نفع انگلیس‌ها اقدام کرده بود.

گفتار دوم: کابینه قوام السلطنه (۱۸ مرداد ۱۳۲۱)

کابینه سهیلی دوامی نیاورد و قوام السلطنه به جای او منصوب شد. قوام السلطنه سابقه حکومت و وزارت داشت، ولی به عقیده نفیسی او از مسائل

اقتصادی، سیاسی و جهان‌بینی بی‌بهره بود. برعکس بر روحیات ایرانی‌ها آشنایی کاملی داشت و در نیرنگ‌بازی بی‌نظیر بود. وی می‌افزاید که رابطه‌اش با قوام دوستانه بود، ولی از جنبه رسمی خارج نمی‌شد.

رابطه قوام با شاه خوب نبود و از روز اول شاه در صدد بر انداختن او بود. نفیسی می‌نویسد که چون روحیات شاه را خوب می‌شناخت، فهمیده بود که خواست افراد ضعیف را بر سر کار آورد که وقتی در مسند قدرت قرار گرفتند، هر چه می‌خواست انجام دهد. بدین وسیله می‌فهماند که تنها عنصر قدرت شخص ار است. انگلیس‌ها و روس‌ها هم می‌فهمیدند که منافع آنها از ناحیه شاه بهتر عمل می‌نماید.

نفیسی در در حال دست انگلیس‌ها را در همه جا در کار می‌دید و عقیده داشت که آنها از طریق فراماسون - مریزین وزیر دربار، فروغی که پس از نخست‌وزیری وزیر دربار شد و همچنین حسین علاء که بعدها به وزارت دربار رسید و هر سه فراماسون بودند - نفوذشان را اعمال می‌کردند. نفیسی اضافه می‌کند که تازمانی که فروغی زنده بود، مانع شد که شاه آلت دست چاپلوس‌ها و درباری‌ها قرار گیرد. بعد از فروغی علاء وزیر دربار شد، ولی او باقه ابتکار بود و به آسانی تحت نفوذ قرار می‌گرفت و در این مورد هم به جای اینکه شاه را راهنمایی کند، آلت اجرای افکار و مقاصد او شد.

به نظر نفیسی با اینکه وزرای خارجه خواسته‌های انگلیس‌ها را اجرا می‌کردند، با این حال اینها راضی نبودند و از دولت خواستند میسپو را استخدام کند. وقتی او وزیر دارایی بود، این تقاضا را رد کرد و جوابش این بود که محتاج به رایزن آمریکایی نیستم که وظیفه مرا به من بیاموزد. ولی اذعان داشت که به یک محاسب برای مرتب کردن امور جمع و خرج از یک کشور بی‌طرف احتیاج داشتند.

نفیسی در این فصل کمی به خصوصیات اخلاقی شاه می‌پردازد و چیزی که

مرتب آن را تکرار می‌کرد آن است که در کل او را اهل آن‌تریگ می‌دانست. نفیسی درباره کابینه قوام می‌نویسد که دو نفر از وزرای آن محمد ساعد وزیر خارجه و باقر کاظمی وزیر دارایی بودند. او ساعد را زیرک و عمیق می‌دانست که تظاهر به سادگی داشت و با میانه‌روی به قوام خدمت می‌کرد. ولی انتقاد سخت نفیسی متوجه کاظمی است که در فصل قبل او را به «تارتوف» شخصیت حيله‌گر یکی از کم‌دی‌های مولیر تاترنویس فرانسوی تشبیه کرده بود. در این سمت کاظمی به انتشار صد میلیون تومان اسکناس مبادرت ورزید و ضرر غیرقابل جبرسی را به اقتصاد ایران زد و تورم را افزایش داد.

در این مدت نفیسی از هر نوع کار سیاسی خود را دور نگه داشت. در دوره‌ای که علاء وزیر دربار شد، با شاه ملاقات‌هایی داشت و شاه با او مشورت و صحبت می‌کرد و نفیسی نسبت به مسائل نظر می‌داد. با این حال او می‌افزاید هیچ وقت حس نکرد شاه نسبت به او صمیمی است. ضمناً با همسرش در مهمانی‌های دربار هم شرکت می‌کرد و جزو افراد مجلس آرا بود. وی از نظام‌السلطان و ارست پرون را نام می‌برد که در این ضیافت‌ها شرکت داشتند. پرون جزء دوستان شاه بود که با او از سوئیس به ایران آمده بود، ولی نفیسی بر این عقیده بود که او را انگلیس‌ها کنار شاه آتی به ایران قرار داده بودند. نفیسی از نارضايتی شاه نسبت به قوام می‌نویسد که اوامر شاه را نمی‌پذیرفت و بطوری که توضیح می‌دهد سرانجام یک روز علیه قوام شورش شد.

نفیسی می‌نویسد، همه متفق‌الرأی بودند که محرک حقیقی شاه محمد مصدق می‌خواسته قوام را از کار برکنار کند. ولی قوام استعفا نداد، بلکه کابینه را ترمیم کرد و وزارت کار و اقتصاد را به نفیسی پیشنهاد کرد که مورد پسند او بود، چون در آن سمت می‌توانست تدابیری بیاندیشد که جلوی بی‌کاری روزافزون را بگیرد، ولی نفیسی از عکس‌العمل مجلس مطمئن نبود. قوام او را مطمئن کرد که اگر مردم

بفهمند که قوام طرفدارش است، خواهند پذیرفت، بنابراین نفیسی خسته از بی‌کاری آن را پذیرفت.

فصل دوم: شرکت کوتاه من در کابینه قوام و سقوط کابینه قوام

دوری که قرار بود کابینه به مجلس معرفی شود، مخالفت وکلا باعث شد که منش را از لیست حذف کنند تا لایحه تشکیل وزارتخانه جدید کار و اقتصاد از مجلس بگذرد. این شکست را هم نفیسی به دشمنی انگلیس‌ها و تحریکات به دست من که از سال شرکت نفت بوده میدان‌د، سپس شرحی درباره پیشرفت سیاسی هژیرس از سفر به انگلستان و دوستی با یک دختر زیبای انگلیسی (میس لمیتن) می‌نویسد.

قوام‌السلطنه به حمایت از نفیسی ادامه داد، او با نمایندگان مجلس ملاقات‌های طولانی داشت تا آنها را راضی کرد. در اینجا نفیسی به نکته جالب توجه‌ای اشاره دارد که یک شب بی‌ساعتی از سمت جدید او تعریف کرده بود. می‌نویسد او که بخوبی به روحیات آنها و عکس‌العمل ایرانی‌ها پی برده بود، می‌دانست که چنین تعریف در دهان آنها به منزله حکم عدام سیاسی اوست و می‌افزاید که روز بعد روزنامه‌هایی که از انگلیس‌ها می‌گرفتند، شروع به فحاشی علیه او کردند و او نیز استعفا داد.

وضع قوام نیز رضایت‌بخش نبود و مورد حمله عده‌ای از نمایندگان قرار داشت. نفیسی ارزیابی از دوره هفت ماهه ریاست وزرایی قوام دارد که مانند تمام رجال قدیمی سعی کرد که روس‌ها و انگلیس‌ها را راضی نگه دارد، ولی موفق نشد.

یکی از نکاتی که در خاطرات نفیسی قابل توجه است، تأکیدش بر رقابت و دشمنی همکاران با اوست. هر چند دیگران نیز گرفتار همین نوع روابط بودند،

ولی قدرت تخریب و نتیجه سوء این رفتار برای کشور در هیچ یک از خاطرات دیگر رجال تا این حد بجشم نمی خورد. تا این وقت همه سعی و کوشش نفیسی برای کار و خدمت به دلایل دشمنی با او هم از سوی همکاران و هم از سوی انگلیس ها به جایی نرسید و باعث تشدید سوءظن و حس بدبینی او شد که چه در قضاوت و چه در رفتار او تأثیر گذارد بود ولی در عمل هیچگاه ناامید نشد و همچنان به کار و کوشش از راه های مختلف برای رسیدن به هدف نهایی خود کوتاه نیامد.

فصل سوم: کابینه دوم سهیلی (۲۸ بهمن ۱۳۲۱)

بار دیگر سهیلی مشرور تشکیل کابینه شد. از نظر نفیسی سهیلی شخص مناسبی برای زمامداری یک کشور اشغال شده، به وسیله قوای اجنبی بود. او با انگلیس ها و روس ها، همچنین ترل ها، آمریکایی ها میانه ای خوب داشت و نیز شاه هم از او راضی بود.

بطور کل از چنین شخصیتی کسی رنج نمی کرد، با این حال از نظر نفیسی اعضای کابینه به جز دکتر سیاسی وزیر فرهنگ بقیه صفر بودند.

نفیسی از ملاقات با شاه می نویسد که می خواست بطور رسمی او را از سهیلی و وزیرانش بپرسد و می افزاید که این هم یک بیماری اغفال مردم بود که بر افکار شاه مستولی شده بود، زیرا قبلاً نظر او را پرسیده بود.

نفیسی سپس به رفتار روس ها و انگلیس ها می پردازد. روس ها سیاست محلی را به حزب توده واگذار کرده بودند. ولی انگلیس ها از طریق اعضای سفارت که هر یک برای خود دریاری داشتند و می توانستند که اعمال نفوذ کنند و سیاستشان را پیش ببرند عمل می کردند. به نظر نفیسی انگلیس ها با تحمیل میلسپو و زندانی کردن عده ای از مبارزین ایرانی به عنوان جاسوس، غرور ملی را

جریحه‌دار کردند.

در مورد استخدام میلسپو نفیسی می‌نویسد که بعد از تفکر بسیار به این نتیجه می‌رسد که این خواسته آمریکایی‌ها بود که بعد از ورود به جنگ می‌خواستند ایران را به پایگاه تسلط خود در آسیای غربی تبدیل کنند و آن را از تصرف انگلیس‌ها درآورند. نفیسی در خاطرات بارها به این مسئله برمی‌گردد و گسترش نفوذ آمریکا و نقش آنها می‌پردازد.

در این قسمت نفیسی می‌نویسد که در روزنامه امید که توسط یکی از برادرانش (سید نفیسی) راه‌اندازی شده بود، حملاتی علیه میلسپو می‌کرد که باعث شد میلسپو به شاه شکایت کند. نفیسی در این قسمت از خاطرات به ارزیابی عملکرد میلسپو می‌پردازد و با این جمله متن را پایان می‌بخشد که «به کلی شیرازه امور بهم ریخته در کشور هرج و مرج بی‌نظیری بوجود آورد».

گفتار دوم درباره توقیف و زندانی کردن اشخاص، تهم به همکاری با آلمان‌ها است. نفیسی به مسئله اتباع آلمانی اشاره دارد که اغلب آنها حضور آنها را بهانه کردند و قشون به ایران فرستادند و نیز عده‌ای از جمله سرلشکر زاهدی را دستگیر و زندانی کردند. نفیسی داستان جالب توجهی درباره زاهدی نوشته است که در اواخر دوره رضاشاه او را به تصدی باشگاه افسران گذاشتند. باشگاه افسران مرکز تبلیغات، تخریب و تضعیف روحیه ایرانی‌ها بود و منجر به تشویق و تحریک نظامیان به فرار از پادگان‌ها شد.

دستگیری زاهدی و تبعید وی به فلسطین را هم نفیسی به دسیسه‌کاری انگلیس‌ها نسبت می‌دهد که می‌خواستند برای او وجه‌ای ضدانگلیسی درست کنند که شاید در آتی مفید واقع گردد. عده دیگری هم به همین بهانه‌ها توقیف و

زندانی شدند و سهیلی اعتراض نکرد. نفیسی این را صحنه‌سازی میدان و بی دلیل آن می‌گردد. به عقیده او این همه با مطالعه قبلی و به دستور مقامات انگلیسی بود که می‌خواستند جریانات پس از جنگ را نیز طبق مصلحت خود ترتیب دهند و احتیاج به افراد تازه وارد داشتند که رنگ سیاسی نداشته باشند، برعکس به تنفر علیه انگلیس‌ها شهرت یابند. از این طریق می‌خواستند عده‌ای را زمامدار کنند که عداوتشان نسبت به انگلیس‌ها شهرت داشت. از نظر نفیسی اینکه در پایان جنگ عده‌ای از افرادی که به مقامات بالا رسیده، در حبس انگلیس بودند همین امر آن را ثابت می‌کرد. هیچ یک شکایتی از انگلیس نکردند و بعضی به شک راضی بودند و با آنها در آمدند.

فصل چهارم اخلافان من با سهیلی، مسافرت به قاهره ملاقات با سید ضیاء الدین

در این فصل نفیسی از سفرش به مصر و شرکت در کنفرانس بین‌الملتی MESC می‌نویسد. این کنفرانس برای تعیین سیمه مواد ضروری برای کشورهای خاورمیانه و منطبق کردن آن با امکانات سفین تشکیل شد. ضمناً شاه از نفیسی خواست تا در مراجعت به دیدن سید ضیاء الدین در بیت المقدس برود و او را از بازگشت به ایران منصرف نماید. همچنین شاه از او خواست تا از وزیر مقیم انگلیسی بخواهد که بنابه تقاضای شاه سر ریدر بولارد را که نسبت به شاه احساسات دوستانه‌ای نداشت عوض کنند. تقاضای دیگر شاه این بود که با ملک فاروق ملاقات کند و احساسات صمیمانه شاه را به او تقدیم بدارد.

نفیسی می‌افزاید که یک شخص انگلیسی به نام کاپیتان مفیت در طول سفر هر کجا او می‌رفت حاضر می‌شد. در جلسه MESC نفیسی نسبت به سهمیه‌هایی که برای ایران در نظر گرفته شده بود، سخت چانه‌زنی کرد، چون قبلاً میلسپو در

مورد همه اجناس مورد لزوم کمتر از میزان تقاضا کرده بود. او ملاقاتی با ملک فاروق هم داشت، ولی پیام شاه را نتوانست به وزیر مقیم انگلیسی برساند، چون کاپیتان مفیت در این جلسه حضور داشت.

نفیسی از قاهره به بیت المقدس می رود و با سید ضیاء الدین ملاقات می کند. نکته جالب توجه این است که هنگام کودتا نفیسی بطوری که می نویسد از بولاردان سید بود و او را یک بار در ۱۳۰۲ ملاقات کرده بود و اکنون که او را بعد از ۲۰ سال می دید، هنوز قیافه اش تغییری نکرده، اما افکارش کهنه شده بود و چون سید را به محرم به بازگشت دید، سعی کرد او را متقاعد کند در وضعیتی که کشور تحت اشغال است، باید از شاه حمایت کند. با این حال در مراجعت متوجه می شد که شاه او ناراضی است، چون موفق نشده بود که سر ریدر بولارد را عزل کند. هم تحریر به جلوگیری از مراجعت سید نشد.

نفیسی درباره سید به تهران آمد، سرچشمه برای رسیدن به نخست وزیری دست و پا می زدند، شاه و سفارت انگلیس او را نمی خواستند.

فصل پنجم: دنباله وقایع کابینه دوم سهیل و شیوع مرض تیفوس؛ کنفرانس تهران؛ انتخابات مجلس، سفر دوم من به مصر و فلسطین

نفیسی از تشکیل انجمنی به ابتکارش می نویسد که مبارزه با شیوع تیفوس را آغاز کرد و با زحمت زیاد موفق شد تا جلوی این بیماری را در شهر تهران بگیرد. درباره کنفرانس تهران می نویسد اطلاع زیادی از آن ندارد.

به عقیده او تنها حسنی که این کنفرانس برای ایران داشت این بود که در آخرین روز آن سران سه دولت، سهیلی را احضار کرده و متن اعلامیه ای را که راجع به ایران تهیه کرده بودند، مبنی بر اینکه سران سه دولت استقلال و حق حاکمیت و تمامیت خاک ایران را تضمین می کنند و این به نفع ایران می باشد را

برای او خواندند. نفیسی می‌افزاید به عقیده او در همان موقع آمریکا برنامه آسیایی خودش را ترتیب داد و ایران را پایگاهی برای بسط نفوذش در آسیای غربی برگزید و چون این پایگاه نمی‌بایستی مورد طمع کشورهای دیگر باشد، این اعلامیه را پیشنهاد کرده بود.

نفیسی از ملاقات شاه با روزولت و استالین می‌نویسد، اما معتقد است که شاه چرچیل را ندیده بود.

گفتار سوم: سفر قاهره

نفیسی ره‌نمائی از طریق خرمشهر و بصره و با راه‌آهن عراق به سوی بغداد و سپس به استانبول، دمشق، بیروت و بیت‌المقدس و از آنجا به مصر رفتند. نفیسی می‌نویسد که در این سفر به این فکر می‌افتد که می‌بایست فعالیت مهمی انجام دهد و یک حزب سیاسی ایجاد کند و همچنین یک روزنامه منتشر کند تا مسائل روز را در آن مورد مطالب قرار دهد.

فصل ششم: مجلس چهارم

محمدساعد در تاریخ ۸ فروردین ۱۳۲۳ به جلسه‌ی نخست‌وزیر شد. نفیسی می‌نویسد او خوشرو و مبادی آداب، تیزهوش و با فکر بود. سال‌ها در رشته دیپلماسی کار کرده بود، ترکی و روسی خوب می‌دانست. این وزارت دادگستری را برای نفیسی در نظر گرفت، ولی خیلی زود تغییر رأی داد و به نفیسی اطلاع می‌دهد که عده‌ای از وکلا تهدید کرده‌اند که کابینه را ساقط خواهند کرد. نظر نفیسی این بود که انگلیس‌ها در این امر دست داشتند.

پس از این توضیحات نفیسی به توصیف مجلس چهاردهم می‌پردازد. از نظر او هیچ یک از پارلمان‌ها به اندازه مجلس چهاردهم به ایران صدمه نزد، به طوری

که اگر بیش از دو سال دوام می یافت باعث تجزیه کشور می گشت و هرج و مرج در این دوره به اوج خود می رسید.

در این مجلس مصدق و سیدضیاء هر دو وکیل شده بودند و مصدق با وکالت سیدضیاء مخالفت داشت و ضدیت این دو با هم تمام دوره مجلس را تحت الشعاع قرار داد.

نظر نفیسی درباره دکتر مصدق جالب توجه است، او می نویسد که یک رفتی که جوان بود، پر حرارت و تشنه اصلاحات «دور علم مصدق سینه می [ازم]»، اگر این فهمیده بودم که تمام حرف ها و اقدامات او صرفاً عوام فریبانه بود، بنابراین از او بیزار شده بود و این عقیده او بعدها هم تغییری نکرد.

فصل هفتم: نقش من در جریانات سیاسی دوره چهاردهم:

حزب تازه روزنامه پند

نفیسی در این فصل می نویسد که از مدتی پیش در فکر انتشار روزنامه ای بود که معرف افکارش باشد و تشکیل یک حزب بر او گریه کرد و او قبلاً هم سعی کرده بود تا در این راه قدم بردارد ولی موفقیتی بدست نیاورده بود. اکنون او برای تشکیل حزبش رو به جوان هایی که اغلب ناشناس بودند و پس از آنکه افکارش را بیان کرد، بسیاری آراء او را پذیرفتند و حزب کرد بدین شکل تشکیل گشت.

او پس از تشکیل این حزب، روزنامه هفتگی پند را منتشر کرد. به زعم او اسم با مسمایی بود، زیرا جنبه فحش نامه نداشت و از هر پیشامدی پند می گرفت و دیگران درس عبرت می داد. سردبیر روزنامه خودش بود و هر هفته دو مقاله در آن می نوشت. نفیسی می نویسد روزنامه خیلی زود طرف توجه قرار گرفت، چون با بقیه روزنامه هایی که فحش می دادند تفاوت داشت. ولی دشمنان

تازه‌ای از این طریق یافت، بخصوص از جانب سیدضیاء به او ناسزا می‌گفتند. شخصی که از طرف سید بیشترین حملات را علیه او داشت مظفر فیروز بود. بطوری که نفیسی نوشته کاسه صبرش یک روز لبریز شد و سیدضیاء، مظفر فیروز، مصطفی فاتح و دکتر طاهری وکیل یزد را - که شهرت داشت عامل اداره جاسوسی انگلیس است - در مقاله‌ای از روزنامه‌اش «ستون پنجم» نامید که مجری سیاست انگلیس هستند که ایران را ذلیل کنند.

نفیسی در روزنامه پند به میلپو حمله سختی می‌کند و اخراج او را می‌خواهد و با ارقام و آمار و استناد و به مدارک مطمئن از او انتقاد می‌کند. انگلیس‌ها هم نمی‌توانند تا نفیسی را قانع کنند که دست از این کار بکشد، اما او راضی نشد، با این حال حملاتش در افکار عامه تأثیر گذاشت.

مسئله دیگری که نفیسی در روزنامه‌اش مطرح کرد، موضوع نفت بود. نفیسی در این باره می‌نویسد در مقابل تقاضای روس‌ها مبنی بر اینکه امتیاز نفت ایالت شمالی را بگیرند در روزنامه پند این مسئله را مطرح کرد و نوشت که تا موقعی که جنگ ادامه دارد و کشور تحت اشغال است نمی‌توانیم این ثروت خداداد را به رایگان از دست بدهیم و باید قانونی وضع شود که دولت را منع کند مادام که سپاهیان خارجی در خاک ایران توقف دارند، هیچ نوع مذاکراتی در خصوص نفت آغاز نشود.

ماجرای نفت به استعفای ساعد منجر شد و مجلس محلی تشکیل گشت. سیدضیاء تمایلی به این پست نداشت ولی عده‌ای مصدق را می‌خواستند، ولی سرانجام وکلا حکیم‌الملک را انتخاب کردند. او هفتاد و پنج سال داشت فقط در بعضی ساعات روز هوش و حواسش سر جا بود. کابینه او فقط ۱۵ روز دوام آورد. نخست‌وزیر بعدی مرتضی قلی بیات کاندید اقلیت بود. او مردی خوش فطرت و خوشرو بود که رابطه خوبی با نفیسی داشت.

بطوری که نفیسی می‌نویسد، سفیر انگلیس از او خواست که بیات را تشویق

کند تا از اعطای امتیاز نفت شمال به روس‌ها منصرف گردد. نفیسی هم از سر ریدر بولارد می‌خواهد که انگلیس‌ها دست از حمایت میلسپو بردارند و سرانجام در این دو مورد به توافق رسیدند. نفیسی می‌نویسد که مذاکراتش را برای بیات شرح می‌دهد. نکته جالب توجه این مسئله این است که نفیسی می‌نویسد روز بعد مصدق لویحی در این زمینه تقدیم مجلس کرد تا همه بدانند که این اقدامات را ابتکارات او است. همچنین او می‌نویسد بعضی افراد دیگر از جمله ابوالحسن ابتهاج رئیس بانک ملی مدعی شد که موجب اخراج میلسپو او بوده است.

نفیسی سپس توضیح می‌دهد که ادارات میلسپو را به دو دسته تقسیم کردند، قسمتی که جنبه مالی صرف داشت به وزیر دارایی سپرده شدند. قسمت‌های اقتصادی را بیات به او پیشنهاد می‌کند که او مشغول ترتیب کار می‌گردد، بنابراین مصدق نطقی بسیار تند علیه او در مجلس ایراد می‌کند، به همین دلیل او از ادامه کار کنار می‌گفت. نفیسی سپس توضیحاتی درباره صدماتی که میلسپو به اقتصاد ایران زده بود می‌دهد. میلسپو بعداً به انگلستان رفت و در آنجا کتابی درباره اقداماتش در ایران نوشت، اما از آن نام نمی‌برد و در همین حال حمله شدیدی به ابتهاج می‌کند.

نفیسی بر این عقیده بود که انگلیس‌ها می‌خواستند ابتهاج را به نخست‌وزیری برسانند و این حملات علیه او برای ابتهاج کسب محبوبیت می‌کرد. کابینه بیات سه ماه دوام آورد. بعد از او صدرا لاشراف نخست‌وزیر شد. جنگ رو به پایان می‌رفت، بنابراین نفیسی به فکر سفر به اروپا افتاد، به همین سبب روزنامه پند و حزب کار را که رونقی نگرفته بود تعطیل کرد. هدفش از این سفر بطوری که شرح می‌دهد این بود که یک سلسله مطالعات در خارج انجام دهد، چون می‌اندیشید که جنگ همه چیز را در دنیا عوض کرده است و بعد از آن مسائل جدیدی پیش خواهد آمد که با قبل فرق خواهد داشت. برای کسی که می‌خواست در سیاست نقش داشته باشد لازم بود که مدتی در مرکز تحولات

جهان قرار گیرد تا آن را از نزدیک ببیند که چنین امری از تهران امکان پذیر نبود. نفیسی در پایان جنگ در مرداد ۱۳۲۴ ایران را ترک کرد و برای مدت ۲۶ ماه در ایران حضور نداشت.

کتاب ششم: ایران پس از پایان جنگ جهانی دوم

فصل اول: موقعیت ایران در سال ۱۹۴۵م، ۱۳۲۴ش

در این فصل نفیسی به توصیف وضعیت ایران در پایان جنگ می پردازد و اینکه به لحاظ نیروی انسانی و سازمان های موجود چه امکاناتی وجود داشت تا کشور بتواند بر مشکلات غلبه یابد. او در بین رجال کشور کسی را که آن سطح نمی دید تا بتواند در مقابل زور ایستادگی کند. به عقیده او در روزهای بعد کشمکش میان دولت های خارجی امیدی باقی گذاشت. او سپس به بررسی آمریکا در جنگ و توجه به ایران می پردازد و معتقد است که ایران یکی از کشورهای بود که در حوزه نفوذ آنها قرار گرفت، آنها به روحیات ایرانی ها آگاه بودند و هنوز جنگ تمام نشده که مقدمات استعمار خود را فراهم آوردند. روس ها هم پس از کنفرانس یالتا روششان را نسبت به ایران تغییر دادند و از طریق حزب توده سعی کردند که سیاست پطر کبیر را اعمال کنند. ولی می دانستند ایران لقمه زیاده نرنگ است و نمی توانند آن را ببلعند و کافی است یک ایالت، آذربایجان را برای این منظور انتخاب کنند. برای جدا کردن از ایران و تشکیل یک جمهوری مستقل سوسیالیستی حزب دموکرات را در تبریز تشکیل دادند و برای انحراف افکار عمومی، در مجلس کشمکش های ناشی از منافع خصوصی را تشویق نمودند. به نظر نفیسی در برابر این نقشه ها انگلیس ها سیاست معینی نداشتند. نفیسی اعتقاد داشت که سیاست انگلیس در این هنگام بین چند دستگاه

تقسیم شده بود که همیشه هماهنگ عمل نمی کرد. در آن وقت تنها امتیازی که برای انگلیس ها در ایران وجود داشت، نفت بود، ولی آنها متوجه نبودند که آمریکا در صدد است، انگلیس را وادار کند که نفت را با آنها تقسیم کند. بدون اینکه کسی متوجه شود ارتش، ژاندارمری، پلیس و همه دستگاه های انتظامی ایران را تحت اداره خود درآوردند. در ایران عده کمی شرایط را آن طور که بود رگ می کرد که خارجی ها شاه ایران را به گوشه ای رانده بودند. شاه نیز که سرنوشت پدرش را دیده بود، مصلحت خود را در تبعیت از انگلیس ها می دانست. او را افراد صاحب فکر و ابتکار اکراه داشت، بنابراین کار را به افراد کاردان رجوع نمی کرد.

فصل دوم. سرنوشت آذربایجان در خطر است.

کنفرانسی در لندن در حینى که نفیسی در پاریس بود راجع به سرنوشت آذربایجان تشکیل شد. در آن وقت حکومت ایران تحت نفوذ فراماسون ها قرار داشت. حکیم الملک و ابوالقاسم نجم وزیر خارجه و سفیر ایران در لندن و تقی زاده هر سه فراماسون بودند. در اینجا نفیسی با تقی زاده را بیان می کند. هر دو سابقه آشنایی داشتند، با این حال نفیسی نظر روشنی نسبت به تقی زاده نداشت. بخصوص نقش او در قرارداد نفت دوره رضاشاه و سرردای فاحشی که به ایران وارد آورد را شرح می دهد. اکنون روس ها نقاب از چهره خود برداشته اند و پیشه وری پیشوای حزب دموکرات را در آذربایجان مستقر کرده بودند و رابطه با تهران قطع شده بود.

نفیسی می نویسد که به این علت که نه به نخست وزیر، نه به وزیر خارجه و سفیر ایران در لندن اعتماد داشت، به لندن رفت تا از نزدیک مراقب اوضاع باشد و به آنهایی که مأمور دفاع از منافع ایران بودند کمک فکری دهد.